

پاره‌ها و نکته‌ها

شامل:

- معرفی و نقد کتاب
- نقد نقد
- ترجمه (از عربی به فارسی)
- گزارش
- گفت‌وگو و...

۱. تعبیر «پاره‌ها و نکته‌ها» را از مجله «گزارش میراث» به عاریت گرفته‌ایم. ۲. این بخش، ارزش علمی - پژوهشی ندارد. ۳. رعایت اصول فنی و اخلاقی نقد، ضروری است.

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

سال هشتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۴۳۹ هـ ق / ۲۰۱۸ م، صص ۱۵۱-۱۶۰

(بخش پاره‌ها و نکته‌ها: غیر علمی - پژوهشی)

رد پای حدیث «لا تسبوا...» در شاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی، کتاب خرد و حکمت است، به همین سبب، به حق لقب حکیم را به ابوالقاسم فردوسی داده‌اند. حماسه بزرگ ملی ایران، به سبب برخورداری از دو چشمه زلال و پربرکت فرهنگ ایرانی و اسلامی، جایگاه جهانی یافته است. در این نوشتار، پس از یک مقدمه کوتاه و ارائه نمونه‌هایی از تأثیرپذیری فردوسی از فرهنگ اسلامی، تأثیر حدیث «لا تسبوا الدهر فإن الدهر هو الله» در شاهنامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دانش و آگاهی فردوسی

با توجه به اینکه فردوسی، شیعه‌مذهب و آگاه به اندیشه‌های قرآنی و اسلامی بوده؛ تأثیرپذیری وی از منابع عربی اسلامی امری انکارناپذیر است. «سیرابی فردوسی از سرچشمه‌های زلال اندیشه اسلامی و قرآنی را به هیچ روی نمی‌توان انکار کرد» (سبزیان‌پور، ۱۳۹۰: ۹)؛ فردوسی مردی شیعه‌مذهب بوده که در عقیده دینی خود، ثابت قدم بوده است و خلاف آنچه اندیشیده‌اند، به آیین زرتشت میل و علاقه‌ای نداشته است و به صورت‌های مختلف، در شاهنامه در ستایش پروردگار و اثبات وجود و تجرد واجب سخن گفته است؛ که مهم‌ترین ستایش وی از خالق در آغاز شاهنامه است. (ر.ک: صفا، ۱۳۸۹: ۴۸۷)؛ آنچه موجب استحکام و بقای شاهنامه شده، وجود اندیشه‌های بلند و جاودان است که سرچشمه در معرفت و حکمت ایرانیان باستان دارد (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۲۹) و از آنجا که تأثیرپذیری فردوسی از فرهنگ اسلامی امری قطعی و یقینی است، برخی از پژوهشگران، تأثیر قرآن و احادیث اسلامی را در شاهنامه فردوسی مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۵۸: ۹۲-۹۳؛ فروزانفر، ۱۳۵۰: ۴۸؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۷۲: ۴۵-۴۶؛ راستگو، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۴۰) و بسیاری در تبیین ریشه‌های حکمت در شاهنامه دست به قلم برده‌اند (ر.ک: منتصب مجابی، ۱۳۸۳: ۳۲)

قبل از ورود به بحث اصلی، سه نمونه از تأثیر قرآن کریم، نهج البلاغه و احادیث اسلامی را در شاهنامه نشان

داده به حدیث «لا تسبوا...» پرداخته می‌شود:

الف: قرآن کریم

تعبیر چشیدن مرگ که در قالب استعاره به یک خوراک یا شراب تشبیه شده، تأثیر فردوسی را از شیوه بیانی قرآن کریم به روشنی نشان می‌دهد:

که این مرگ هرکس بخواهد چشید شکیبایی و نام باید گزید^۲

(۳۹ / ۳۴ / ۷)

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران/ ۱۸۵)

در قرآن کریم، جمله خبری «دانا و نادان مساوی نیستند» در قالب یک استفهام تأکیدی آمده است، این شیوه بیانی، دقیقاً در شاهنامه تقلید شده است:

ولیکن ز آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکیست

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۲۵۵)

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر/ ۱۰)

ب: نهج البلاغه

شبهات ابیات زیر با خطبه اول نهج البلاغه، به گونه‌ای است که اگر شاعری بخواهد عیناً این خطبه را به زبان فارسی در قالب شعر درآورد بدون شک، به اندازه فردوسی در این ابیات موفقیت نخواهد داشت:

خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برترست	نگارنده برشده گوهرست
به بینندگان آفریننده را	نینی مرنجان دو بیننده را
نه اندیشه یابد بدو نیز راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هرچه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
خرد گر سخن برگزیند همی	همان را ستاید که بیند همی
ستودن نداند کس او را چو هست	میان بندگی را بیایدت بست

(۹-۳ / ۳ / ۱)

علی (ع): «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ

۲. منبع پژوهش حاضر، شاهنامه فردوسی به کوشش جلال خالقی مطلق (۱۳۹۳)، چاپ پنجم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی است که برای ابیات شاهنامه سه شماره به ترتیب از سمت راست، شماره اول شماره دفاتر هشتگانه، شماره دوم شماره صفحه و شماره سوم شماره بیت است. برخی از ابیاتی را که دهخدا از شاهنامه نقل کرده است، در این چاپ از شاهنامه پیدا نشد، لذا آن دسته از ابیات، به دهخدا ارجاع داده شده است.

بُعْدُ الْهَمِّمْ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطَنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مُحَدَّدٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ» (صحح البلاغه، خ. ۱) (ترجمه: سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و حسابگران از شمارش نعمت‌های او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او در مانده‌اند. خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد و تعریف کاملی نمی‌توان یافت.)

تشبیه دنیا به مار خوش خط و خال؛ با این توصیف که در زمان لمس کردن، نرم و در زمان نیش زدن، کشنده است در نهج البلاغه و شاهنامه بسیار شبیه به یکدیگر است:

اگر بخردی دل درو در میند که ناید به فرجام ازو جز گزند
به گاه بسودن چو مار است نرم ولیکن گاه زهر دادنش گرم

(دفتر هشتم، پانوشت صفحه: ۴۵۳)

علی (ع): «فَأَمَّا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ: لَيْنٌ مَسُّهَا، قَاتِلٌ سُمُّهَا» (صحح البلاغه، ن. ۶۸). (ترجمه: همانا مَثَلِ این دنیا، مانند ماری است: لمس کردن آن نرم و سم آن کشنده است.)

علی (ع): «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيْنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا» (همان، ح. ۱۱۹) (ترجمه: مَثَلِ دنیای حرام چون مار سمی است، پوست آن نرم، ولی سم کشنده در درون دارد.)

ج: احادیث

تأثیرپذیری بیت زیر از حدیث منسوب به پیامبر بی‌نیاز از توضیح و شرح است:

یکی دختری بود بوران به نام چو زن شاه شد کارها گشت خام

(۱/۳۹۳/۸)

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ اسْتَخْلَفُوا [أَيَ الْفُرْسِ] قَالُوا: ابْنَتُهُ بُورَانُ دُخْتُ؛ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنْ يَصْلَحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (ترجمه: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: چه کسی جانشین شد. فرمودند: دخترش بوران؛ علی (ع) فرمود: مردمی که کار خود را به یک زن بسپارند، هرگز کارشان اصلاح نمی‌شود.) (نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۴۹).

«لَمَّا مَاتَ كَسْرَى قَبِيلَ ذَلِكَ لَلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «مَنْ اسْتَخْلَفُوا؟ فَقَالُوا ابْنَتُهُ بُورَانُ. قَالَ: لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸، ج ۱: ۵۳). (ترجمه: زمانی که کسری از دنیا رفت، پیامبر (ص) پرسید: چه کسی جانشین او شد؟ گفتند: دخترش پوراندخت. فرمود: مردمی که کار خود را به یک زن بسپارند، هرگز رستگار نمی‌شوند.)

اعتراض بشر به حوادث روزگار

در حوادث تلخ زندگی مثل از دست دادن عزیزان، بلاهای طبیعی مانند زلزله، سیل و بیماری‌های

واگیر و خطرناک همواره بشر لب به اعتراض گشوده، رباعی‌های خیام از آن جمله است:

افلاک که جز غم نفزایند دگر ننهند به جا تا نربایند دگر
ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می‌کشیم نایند دگر

(خیام، ۱۳۸۶: ۱۰۵)

چون حاصل آدمی در این شورستان جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

(همان: ۱۴۳)

ای چرخ فلک خرابی از کینه توست بیدادگری شیوه دیرینه توست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه توست

(همان: ۱۶)

این اعتراض‌ها و دشنام‌ها که نثار چرخ و فلک می‌شود، در حقیقت اعتراض به مقام بالاتر است، زیرا چرخ و فلک کاره‌ای نیست، کج‌روی و کج‌رفتاری فرضی که متهم است نه به میل خود اوست. شاید به همین جهت در حدیث آمده است: «لا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللهُ» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۰۵)

محتشم کاشانی در بند دوازدهم از ترکیب‌بند مشهور خود، زبان اعتراض به حوادث روزگار گشوده است:

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده‌ای وز کین چه‌ها درین ستم‌آباد کرده‌ای
بر طعنت این بس است که با عترت رسول بیداد کرد خصم و تو امداد کرده‌ای

(محتشم کاشانی به نقل از سبزیان‌پور، ۱۳۹۱: ۸۰)

ناصر خسرو هم گاه عنان صبر از دست داده شکوه و شکایت خود را آشکار کرده است:

بار خدایا اگر ز روی خدایی طینت انسان همه جمیل گشتی
چهره رومی و صورت حبشی را مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟
طلعت هندو و روی ترک چرا شد همچو دل دوزخی و روی بهشتی؟
از چه سعید افتاد و از چه شقی شد زاهد محرابی و کیش کنشتی؟
چيست خلاف اندر آفرینش عالم چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟
گیرم که دنیا ز بی‌محلّی دنیا بر گرهی خربط و خسیس بهشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا محنت مفلس چراست کشتی کشتی

(ناصر خسرو، به نقل از مطهری، ۱۳۸۱: ۱۰۶)

همه جور من از بلغاریان است
گنه بلغاریان را نیز هم نیست
خدایا! راست گویم فتنه از توست
لب و دندان ترکان ختارا
که از دست و لب و دندان ایشان
به آهو می کنی غوغا که بگریز
کز آن آهم همی باید کشیدن
بگویم گر تو بتوانی شنیدن
ولی از ترس نتوانم چغیدن
نباستی چنین خوب آفریدن
به زندان دست و لب باید گزیدن
به تازی می زنی هی بر دویدن

(همان)

فردوسی نیز در ابتدای داستان رستم و سهراب از مرگ سهراب در جوانی آنقدر متأثر شده که با این ابیات، اعتراض خود را نشان داده است:

اگر مرگ دادست، بیداد چیست؟
ز داد این همه باگ و فریاد چیست

(۳/۱۱۷/۲)

آنچه در اینجا مهم است، اینکه فردوسی پس از اعتراض، از زبان دنیا پاسخ می‌دهد که در جهان اراده‌ای جز اراده‌ی خالق وجود ندارد بدون شک، حکمتی در حوادث روزگار وجود دارد که انسان‌های ناشکیبا و ناآگاه از اسرار الهی از آن بی‌خبرند و لازم است که با پذیرش ناهمواری‌ها، در فکر سازگاری و ساختن جهان بهتر باشند.

منابع روایی شیعی و سنی حدیث

«لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۷: ۹). (ترجمه: روزگار را دشنام ندهید که همانا خداوند، روزگار است.)

این حدیث، در بعضی آثار روایی شیعه در بیشتر موارد بدون ذکر سند بوده و درباره‌ی صحت آن داوری صحیحی نشده است که می‌توان به «جامع الاخبار شعیری، ۱۳۶۳: ۱۶۰؛ عوالی اللالی احسایی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۵۶ و بحار الانوار مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۷: ۹» اشاره کرد (ر.ک: زمانی، ۱۳۹۲: ۳۹-۵۲).

این حدیث، در کهن‌ترین منابع حدیثی اهل سنت، با اندک تفاوتی در الفاظ آمده است: «مالک بن انس، ۱۴۰۶، ج ۲: ۹۸۴؛ صنعانی، بی‌تا، ج ۱۱: ۴۳۷ و ابن حنبل، بی‌تا، ج ۲: ۳۹۵» (ر.ک: آذرخشی، ۱۳۹۱: ۴۸).

معنای مجازی کلمه دهر

خلیل بن احمد، ذیل کلمه دهر به این حدیث اشاره کرده است و درباره‌ی آن گفته است: «قوله: لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ يَعْنِي: مَا أَصَابَكَ مِنَ الدَّهْرِ فَاللَّهُ فَاعْلُهُ، لَيْسَ الدَّهْرُ، فَإِذَا سَبَبَ الدَّهْرُ أُرِدَتْ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (ابن احمد، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۴) یعنی این سخن پیامبر (ص) که به روزگار دشنام ندهید، زیرا خداوند همان روزگار است به این معناست که آنچه از روزگار به تو می‌رسد، خداوند فاعل آن است؛ نه روزگار پس اگر روزگار را دشنام دهی ناسزای تو متوجه خداوند خواهد بود (ر.ک: آذرخشی، ۱۳۹۱: ۵۱).

بیشتر مفسران، تأویلی کلامی درباره این روایت ارائه کرده‌اند که طبق آن، خداوند فاعل حوادث منسوب به دهر است؛ به همین دلیل، از بدگویی نسبت به آن نهی شده است (ر.ک: زمخسری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۲۹۱)؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸: ۱۸۱).

برخی بر این باورند که روی سخن پیامبر (ص) در این حدیث، با اعراب است که عادت داشتند بدبختی، بیماری، خشکسالی و امور دیگر را به دهر نسبت دهند. مقصود پیامبر (ص) این است که خداوند، علت این امور است و هنگامی که دهر را دشنام می‌دهید، فاعل حقیقی یعنی خداوند را دشنام داده‌اید (ر.ک: علم‌الهدی، ۱۹۹۸: ۴۵).

در تبیین حدیث «لَا تُسُبُّوا الدَّهْرَ...» نهی از دشنام دادن روزگار از آن روست که اموری را که به قدرت خداوند وابسته است، نباید به غیر او نسبت داد (ر.ک: آذرخشی، ۱۳۹۱: ۵۴).

در آیات زیر، فردوسی از گردش روزگار که گاهی پشت به زین و زمانی دیگر زین به پشت است حیرت کرده، اما در نهایت، آن را منسوب به خداوند و از رازهای خالق هستی می‌داند:

چنین بود تا بود و این تازه نیست	که کار زمانه بر اندازه نیست
یکی را برآرد به چرخ بلند	یکی را کند خوار و زار و نژند
نه پیوند با آن نه با اینش کین	که دانست راز جهان آفرین

(۸ / ۴۶۳ / ۶۲۷-۶۲۹)

فردوسی، در این آیات، از روزگار به عنوان عامل بدبختی و خوشبختی انسان سخن گفته است؛ اما در حقیقت، منظور او از روزگار، خداوند است؛ زیرا در جای دیگری از شاهنامه، با بهره‌گیری از آیات قرآن به این مسئله اشاره کرده است و به همین سبب، خواست خداوند را عامل خوشبختی و بدبختی انسان می‌داند:

نخست آفرین کرد بر کردگار	توانا و داننده روزگار
که چرخ و مکان و زمان آفرید	توانایی و ناتوان آفرید
همان چرخ گردنده بی‌ستون	چرانه به فرمان او در نه چون
بدان آفرین کوجهان آفرید	بلند آسمان و زمین گسترید

سپهر و زمین را نگارنده اوست
شب و روز و آرام و خواب آفرید
(۸ / ۱۹۱ / ۲۵۰۲-۲۵۰۷)

همه راستی‌هاش گوینده‌ایم
یکی را کند بنده و مستمند
ندانند کس این جز جهان‌آفرین
(۸ / ۱۹۲ / ۲۵۰۸-۲۵۱۰)

توانا و دانا و دارنده اوست
به چرخ اندرون آفتاب آفرید

توانایی او راست ما بنده‌ایم
یکی را دهد تاج و تخت بلند
نه با آنش رای و نه با اینش کین

ابیات بالا دقیقاً برگرفته از آیات زیر است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران / ۲۶)

اگر در عبارتی کلمه دهر به کار رود و مقصود از آن انسان باشد، مذمت روزگار جایز است، زیرا فاعل اعمال قبیح انسان‌ها، خداوند نیست، بنابراین، می‌توان مجازاً به جای مردم یک روزگار گفت: روزگار؛ همان‌طور که شکایت علی (ع) از روزگار در خطبه ۳۲ از نهج البلاغه درک خواهد شد: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا...» (صحح البلاغه، خ. ۳۲) (ترجمه: ای مردم! در روزگاری کینه‌توز و پر از ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم، که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید...). (ر.ک: آذرخشی، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۵)

مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و از شورش
(حافظ، ۱۳۸۷: ۵۸۰)

چه داری به پیری مرا مستمند
به پیری چرا خوار بگذاشتی
همی پریشان گردد از رنج خار
همان تیره گشت آن گرامی چراغ
همی لشکر از شاه بیند گناه
همی ریخت باید ز رنج تو خون
پراز رنجم از رای تاریک تو
چو پرورده بودی نیازدی‌ای

(۶ / ۱۳۳ / ۸-۱)

سماط دهر دون‌پرور ندارد شهد آسایش

الا ای برآورده چرخ بلند
چو بودم جوان در برم داشتی
همی زرد گردد گل کامگار
دوتا گشت آن سرو یازان به باغ
پراز برف شد کوهسار سیاه
به کردار مادر بُدی تا کنون
وفا و خرد نیست نزدیک تو
مرا کجاچ هرگز نپروردی‌ای

بگویم جفای تو با داووم
خروشان به سر بر پراکنده خاک
که ای مرد گوینده بی‌گزند
چنین ناله از دانشی کی سزد
روان را به دانش همی‌پروری
خور و ماه زین دانش آگاه نیست
به نیک و به بد راه و دست ترا
شب و روز و خورشید و ماه آفرید
به کاریش فرجام و آغاز نیست
کسی کو جزین داند آن بیهده‌ست
پرســــتندۀ آفرینندۀ ام
نیارم گذشتن ز پیمان او
بر اندازه زو هرچ باید بخواه

(۶ / ۱۳۴ / ۹ - ۲۱)

فروزنده ماه و ناهید و مهر

(۶ / ۱۳۵ / ۲۲)

شکایت شاعر از روزگار در این ابیات، انسان را به فکر و می‌دارد که آیا روزگار سبب خوشبختی و تیره بختی انسان است یا خیر؟ فردوسی با تأثیرپذیری از مضمون این حدیث، این نکته را یادآور شده که روزگار، همان خداوند است که اختیار او سبب رقم خوردن سرنوشت انسان می‌شود:

پرســــتندۀ آفرینندۀ ام
نیارم گذشتن ز پیمان او

هرآنکه که زین تیرگی بگذرم
بنالم ز تو پیش یزدان پاک
چنین داد پاسخ سپهر بلند
چرا بینی از من همی نیک و بد
تو از من به هر باره‌ای برتری
بدین هرچ گفتی مرا راه نیست
خور و خواب و رای و نشست ترا
از آن خواه راهت که راه آفرید
یکی آنکه هستیش را راز نیست
چو گوید بباش آنچه خواهد بده‌ست
من از داد چون تو یکی بنده‌ام
نگردم همی جز به فرمان او
به یزدان گرای و به یزدان پناه

جز او را مخوان کردگار سپهر

من از داد چون تو یکی بنده‌ام
نگردم همی جز به فرمان او

همان‌طور که حافظ گردش شب و روز و روزگار را تحت امر خداوند می‌داند:

در گردش‌اند بر حسب اختیار دوست

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار

(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

در این پژوهش، افزون بر معنای تحت‌اللفظی این حدیث که در آن به انسان توصیه شده تا از دشنام دادن روزگار دست بردارد، از منظر روان‌شناسی، نکته‌ای ارزشمند دیده می‌شود که می‌تواند موجب تغییر نگرش انسان به زندگی شود. «هر تغییری با پذیرش آغاز می‌شود تا وضعیتی کنونی را نپذیرفته‌ایم، نمی‌توانیم آن را

تغییر دهیم چون عدم پذیرش، تنش زیادی ایجاد می‌کند و اجازه تغییر را نمی‌دهد... پذیرش، مهم‌ترین داروی التیام‌بخش روان بشر است و آنچه در عرفان ایرانی به عنوان تسلیم از آن سخن گفته می‌شود تا حدودی به همین معناست» (سبزیان‌پور، ۱۳۹۶: ۶۳).

در این حدیث، از انسان خواسته شده تا بپذیرد که هر نیک و بدی که در تقدیر وی رقم خورده است، حاصل اراده خداوند است؛ زیرا حکمت خداوند چیزی فراتر از آن است که انسان‌ها بتوانند به آن دست یابند:

بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود

(۲۰۸/۳۰۹/۵)

﴿وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (نساء/ ۷۸)

وحد سبزیان‌پور*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

فریده احمدی**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

کتابنامه

• قرآن کریم

• نهج الباغه

۱. ابن‌احمد، خلیل (۱۴۰۹)؛ العین، قم: دارالهجرة.
۲. ابن‌انس، مالک (۱۴۰۶)؛ الموطأ، تصحیح و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن‌حنبل، احمد (بی‌تا)؛ المسند، بیروت: دار صادر.
۴. ابن‌القتیبة، أبو محمد عبدالله بن مسلم (۱۴۱۸)؛ عیون الأخبار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. ابهری، عبدالله (۱۳۸۷)؛ دیوان حافظ با شرح کامل «منزل به منزل با حافظ»، چاپ دوم، تهران: طلایه.
۶. احسانی، ابن ابی‌جمهور (۱۴۰۵)؛ عوالمی اللالی، قم: سیدالشهدا.
۷. خیام، عمر بن ابراهیم (۱۳۸۶)؛ رباعیات خیام، از نسخه محمد علی فروغی و قاسم غنی، چاپ پنجم، تهران: گنجینه.
۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳)؛ امثال و حکم، جلد ۱-۴، تهران: امیرکبیر.

*. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

** رایانامه: farideh.ahmadi995@yahoo.com

۹. راستگو، سید محمد (۱۳۸۰)؛ **تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی**، تهران: سمت.
۱۰. زخمشری، محمود (۱۴۰۷)؛ **الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل**، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۱. سبزیان پور، وحید (۱۳۹۱)؛ **نگاهی تازه به نظم خونفشان**، چاپ اول، تهران: یاردانش.
۱۲. سبزیان پور، ناصر (۱۳۹۶)؛ **مثنوی معنوی از منظری دیگر نگاهی روان‌شناسانه به چند داستان از مثنوی**، چاپ دوم، تهران: یاردانش.
۱۳. شعیری، تاج‌الدین (۱۳۶۳)؛ **جامع الاخبار**، قم: رضی.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۹)؛ **تاریخ ادبیات در ایران در قلمرو زبان پارسی**، جلد ۱، تهران: فردوس.
۱۵. صنعانی، عبدالرزاق (بی‌تا)؛ **المصنف**، بیروت: المجلس العلمي.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷)؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: جامعه مدرسین.
۱۷. طباطبایی، محیط (۱۳۵۸)؛ **فردوسی و شاهنامه**، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۸. علم‌الهدی، سید مرتضی (۱۹۹۸)؛ **امالی المرتضی**، القاهرة: دار الفکر العربی.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)؛ **شاهنامه**، دفتر ۱-۸ به تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ پنجم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۲۰. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۰)؛ **سخن و سخنران**، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
۲۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)؛ **بحار الأنوار**، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۲۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱) **عدل الهی**، تهران: صدرا.
۲۳. منتصب مجابی، حسن (۱۳۸۳)؛ **تأثیر قرآن و حدیث بر شاهنامه**، کرمانشاه: دانشگاه رازی.

ب: مجلات

۲۴. آذرخشی، مصطفی و مسعود محمد اسماعیل (۱۳۹۱)؛ «مآخذیابی و معناشناسی حدیث لا تسبوا الدهر فإن الله هو الدهر»، **مطالعات قرآن و حدیث سفینه**، ویژه حدیث، سال دهم، شماره ۳۷، صص ۴۷-۵۸.
۲۵. زمانی، مهدی (۱۳۹۲)؛ «روایت لا تسبوا الدهر و تأویل‌های کلامی، حکمی و عرفانی آن»، **فصلنامه اندیشه نوین دینی**، دوره ۹، شماره ۳۳، صص ۳۹-۵۲.
۲۶. سبزیان پور، وحید (۱۳۸۴)؛ «مقایسه حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم»، **مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱، صص ۱۲۷-۱۴۸.
۲۷. ----- (۱۳۹۰)؛ «ملاحظات درباره دانش، آموزش و کتاب در شاهنامه فردوسی و ایران باستان»، **گزارش میراث**، دوره دوم، سال پنجم، شماره چهل و نهم، صص ۹-۱۶.
۲۸. مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۲)؛ «مذهب فردوسی»، **ایران‌شناسی**، شماره ۱۷، صص ۲۰-۵۳.